

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • شماره: ۸۸۹۲۵۶۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصیم • تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۱ • ۱۲ رمضان ۱۴۴۳ • ۱۴ آوریل ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۵۷ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵ • اذان مغرب ۱۹:۵۵
اذان صبح فردا ۵:۰۴ • طلوع آفتاب ۶:۳۲

# شترق

هزاردستان - علی حاتمی - ۱۳۶۸

رضا (جمشید مشایخی): مملکت صاحب داره! پادشاه باید به فکر رعیت باشه. ابوالفتح (علی نصریان): رعیت؟!؟! این مردم انسان های شریفی هستند بسیار والاتر از هم‌پالکی‌های فالوده‌خور تو. فقط مظلوم‌اند. ملتی که ادبش قناعت را فضیلت می‌داند هرساله دچار قحطی است. رضا: پس مجلس و عدالت‌خانه در این میانه چه کاره‌اند؟ ابوالفتح : عدالتی که می‌گوید یکی آقا‌زاده به دنیا بیاید یکی خانه‌زاد؟ شکارچی تا کی کبک و گوزن؟ عزم شاکر ناب کن. رضا: خوب حرف می‌زنی ابوالفتح. دلم می‌خواست روزگار بهتری بود و از عشق می‌گفتی.

عظیم تا تراز طبقات اسباب‌کشی شده بالا رفت که بعد به ساختمان اصلی بیوند بخورد، که ناگهان جلوگیری شد و ۱۰ سالی هست که با همان منظر زشت تیر‌آهن‌های تدریجا زنگزده و بتون‌ریزی‌های ناتمام و آن چاله ژرف کنار خیابان باقی ماندن که ماند. می‌گویند شهرداری جلوی کار بی‌پروانه و غیرمجاز را گرفته، کارفرما هم در شأن خود نمی‌بیند که تابع مقررات «دست‌ویاگیر شهرداری» باشد که عجالتا یک میدان تره‌بار محله در کنار آن منار احداث کرده است.

مشکل دیگر بنای ناتمام ۱۰ساله در کنار مجموعه ساختمان‌های هرمزان است که ۱۰ سالی می‌شود پایین‌تر از ضلع مقابل همان ساختمان ناتمام آکو، مناره‌ای جدیدی به مجموعه هرمزان اضافه کرده و در کنج مجموعه جنب خیابان هرمزان و پیروزی بنایی ظاهرا تجاری هم افزوده‌اند که در اختلاف میان شهرداری با نهاد سازنده که گفته‌اند بدون پروانه و مجوز بوده، نیمه‌کاره و تعطیل مانده و مانند ساختمان کذایی آکو، دور چاله و اسکلت ناتمام آن را با تصرف پیادهرو حصاری از حلیی آبی و سفید کشیده و رها کرده‌اند. در اینجا نیز مالک، که معمولا در کارهایش نیازی به گرفتن مجوز و این کارهای عامیانه نمی‌بیند، با نهاد شهرداری طرف است. می‌ماند زشت‌سازی محله و ایجاد مخاطرات چاله و اسکلت و تصرف ۱۰ساله و رایگان پیادهرو و مزاحمت و مرارت مردم که البته مهم نیست. اما مذاکرات طرفین یا چند طرف، یعنی آن نهادها و نهاد شهرداری،

در این ۱۰ساله ادامه داشته و چند طرف روی خط قرمزهای‌شان ایستاده‌اند. و شهرداری هم «اراده لازم برای حل مشکل» را ندارد و «توپ را به زمین نهاده‌ا انداخته» و آنها هم معتقدند شهرداری عمق حقوق استراتژیک‌شان را نادیده گرفته است. و ورزشان هم که به یکدیگر نمی‌رسد. چند سال پیش که تعمیراتی در خانه می‌کردم، روزی یکی، دو بار مأمور شهرداری سر می‌رسید که می‌ادا بخواهم طبقه‌ای اضافه کنم یا تغییر کاربری بدهم و بعد هم مقداری سنگ برای فرش‌کردن پیادهرو آوردم، باز سر رسیدند که فورا سنگ‌ها را جمع کنید و ببرید! هرچه گفتم پدر جان سنگ برای فرش‌کردن همین پیادهرو است و فردا می‌آیند و مشغول می‌شوند، زیر بار نمی‌رفت و سرانجام گفتم سنگ‌ها را نمی‌برم و شما هم هر کاری می‌خواهی بکن. و او هم رفت! منظور اینکه شهرداری که با این سرعت خودش را به خانه در دست نرگزی و تعمیر لوله‌کشی می‌رساند که آقا اینجا چه خبر است، چگونه ۱۰ سال و ۱۵ سال است این مسائل را حل نمی‌کنند؟ اگر غیرقانونی ساخته شده، مشمول ماده ۱۰۰ ... است، چرا خراب نمی‌کنند؟ اگر قانونی است چرا دست بر نمی‌دارند؟ اگر جریمه‌ای است، چرا بلا تکلیف مانده است. منتظر چه چیزی هستید؟ باری در شرایط بن‌بست مذاکرات وین، فرصت مناسبی پیش آمد که هفته گذشته درباره چنار بنویسم که حل شد! فکر کردم این هفته درباره منار بنویسم. سوزه ناتمام را هم از همین اطراف خردمان فراهم کردم که کسی مدعی سرقت معنوی نشود.



**دیروز امروز فردا**

## از پاریس تا کاخ اردشیر بابکان

**منیر فرمانفرماییان:** مستند «منیر» به کارگردانی بهمن کیارستمی روز یکشنبه ساعت ۱۷ در مؤسسه «هنر فردا» به نمایش درمی‌آید. بهمن کیارستمی درخصوص فرایند ساخت این مستند که یک سال و نیم به طول انجامیده به چالش‌های کار اشاره کرده مبنی بر اینکه منیر فرمانفرماییان علاقه‌ای به حضور مقابل دوربین نداشته، لذا بخشی از کار با ضبط صدای ایشان انجام شده و در بخش دیگر پس از رایزنی و اصرار دوستانش سرانجام به حضور کوتاهی مقابل دوربین رضایت داد. در صحنه آغازین فیلم هم شاهد همین گمشکش هستیم که خانم فرمانفرماییان از مقابل دوربین می‌گریزد و اجازه فیلم‌برداری نمی‌دهد در عوض از مستندساز می‌خواهد که محتوای حرف‌هایش را به گوش مخاطب برساند تا این هنر کنهسال در میان هنرمندان دوران مدرن و معاصر، شناخته شده و جای خود را بیابد.

**موزه ملی ایران:** تا ۳۰ فروردین فرصت هست تا به دیدن ۴۹ شیء استرداد‌شده از فرانسه که در موزه ملی ایران به نمایش گذاشته شده، رفت. قدمت این آثار از پنج هزار سال پیش تا دوره اسلامی تخمین زده شده است. **کاخ اردشیر بابکان:** علی‌قمصری برای هفتادو هشتمین بخش از پروژه «تار ایرانی» به فیروزآباد سفر کرد، اما به دلیل بی‌مهری میراث فرهنگی نتوانست برای اجرای قطعه‌ای با تار، امکان ورود به کاخ اردشیر بابکان، را پیدا کند. او مدت‌هاست این پروژه را آغاز کرده است و درباره تاریخ این مکان می‌نویسد: «در جنگ جهانی اول شاهد رشادت قشقایی‌ها به رهبری صولت‌الدوله و محافظت از حریم استان فارس از متجاوزین بودیم، قشقایی‌ها با تکیه بر رشادت و همبستگی قومی، انگلیسی‌ها را با شکست‌هایی سننکین از جمله در نبرد آق چشمه مواجه کردند. این نبردها یکی از نمونه‌های مهم تأثیر موسیقی در ایجاد همدلی و یکپارچگی و حس دلیری در یک قوم برای دفاع از خاک و خانواده است. «جنگنامه» صدای رشادت قشقایی‌ها در تاریخ ایران است. آهنگی رزمی و محرک در دستگاه ایل‌خانی که هنوز به عنوان نماد عصیان در برابر ظلم نقش آفرینی می‌کند و مقابل ناجوانمردی می‌ایستد. جنگ جهانی اول با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، ۴۰ درصد جمعیت کشورمان را از بین برد. اقوام مختلف همیشه در حفظ مرزها از قدرت مرکزی چند قدم جلوتر بوده‌اند و با آهنگ‌های حماسی مانند «جنگنامه» و «فتک» (لری) یکپارچگی را قوام بخشیده‌اند. حالا اجرای قطعه‌ای که نماد یکپارچگی ملی و محرک دفاع در برابر تجاوز به خاک بوده، با ممانعت مواجه می‌شود. از طرف مدیری (جنب ضریغامی) که با افتخار اعلام می‌کند: «کاری می‌کنم کیاب بناب، مک دونالد ششود». مدیری که تخت جمشید و پاسارگاد را به خاطر منفع فرح‌چاه برای کشاورزان نکوهش می‌کند. مسیر تار ایرانی به دلیل کنشگر و صلح‌طلب بودنش از آسمان صیقل داده می‌شود.»



• مراسم افطاری ساده برای 1500 پاکبان و باغبان شهرداری تهران در بوستان ملت برگزار شد
عکس: امین آهویی، نسیم

### شاهنامه‌خوانی

## نبرد بیژن و هومان (۲)



**مهدی افشار**

**پژوهشگر**

بامدادان چون سپیده بردمید و دامان تیره شب برچیده شد، هومان سلاح نبرد بیوشید و نزد پیران رفته، با او درباره نبرد با بیژن سخن گفت، سپس مترجمی را برگزید و به او گفت به نزد بیژن رفته بگویدش هومان آماده نبرد است و چون بیژن پیام هومان را دریافت، بی‌درنگ بر پشت اسب اهدایی پدر بنشست و کمر بریست و آماده نبرد شد. چون با هومان روبروی گردید، او را گفت: «ای بسیار بیوهده‌گو، به یاد داری که شب دوشین مرا گشتی سر از تنم دور خواهی گرداند؟ امروز امیدم آن است که شمشیر من سرت را از تنت بگسلاند و گلی از خون تو از خاک بروید». هومان در پاسخ گفت: «امروز، روزی است که گیو خسته‌جگر گردد، برای از دست دادن فرزندش، تو اکنون همانند آن ماکیانی هستی که در چنگال باز گرفتار آمده و باز او را خون چکان و پروبال شکسته بر فراز شاخه‌ها می‌برد. آماده‌ای در کوه کنابد کارزار کنیم تا کسی فریادس‌مان نباشد». دو سوار، اسب خویش را برانگیختند و چون به رزمگاه رسیدند در برابر یکدیگر جای گرفتند و پیمان بستند هر که در نبرد پیروز شد، با مترجمان به درشتی رفتار نکند و اجازه دهد مترجم برای شهربارش بازگو کند نبرد چگونه آغاز شد و چگونه دو نبرده، با یکدیگر درهم تابیدند. با این پیمان از اسب فرود آمده، با چهره‌هایی سرخ از آتش خشم، بند زره یکدیگر را چنگ زدند و هیچ‌یک را توان آن نبود که آن دیگری را از زمین برکند. دگرباره بر اسبان خود بنشستند و باران تیر بود که بر یکدیگر فروریختند و سپرها و زره‌ها راه را بر پیکان‌ها بریست. آن‌گاه نوبت نیزه‌های‌شان بود که شاید زره آن دیگری را بشکافد. زره‌ها باخت‌لخت و تکه‌تکه شد و روز به نیمه رسید بی‌آنکه یکی بر دیگری برتری یابد. دهان هر دو آنان از شدت تلاش خشک شد و قرار گذاشتند تا لختی بیاسایند و آبی بنوشند. پس آسوده گشتند و نفس تازه کردند و آن آتش تیز را اندکی فرونشاندند. آن‌گاه نوبت به شمشیرها رسید، سپر برگرفتند و از چکاچک شمشیرهای‌شان رستخیز خروشین گرفت و از زخم شمشیرها آتش برخاست، آن‌گونه که از ابری تیره، برق درخشان می‌جهد، اما هیچ‌یک نتوانست خون آن دیگری را بریزد و از آویختن در یکدیگر نیز سیر نشدند. سپس نوبت به عمود رسید، بی‌ثمر بود و عمودها نیز راه به جایی نبرد. هومان خسته و خوی‌گرفته و خون‌آلود گفت از همان پشت زین کمربند یکدیگر را بگیرند تا شاید یکی بتواند، آن دیگری را از زین برکند؛ اما این کوشش نیز بی‌ثمر ماند و بند زره‌ها گسسته شد و دویل بر خانه زین استوار به جای ماندند. به ناگزیر هر دو از اسب فرود آمدند و عنان اسبان به مترجمان سپردند و مانند دو شیر زیان با همه خستگی به کشتی پرداختند. اکنون آفتاب، سایه‌ها را بلند کرده بود. دهان‌شان خشک شده و تن‌شان از خوی، در آب نشسته بود، از آن‌همه تلاش و از رنج آفتاب. آن‌گاه پذیرفتند به سوی آبخور روند به نوشیدن. بیژن آبی نوشید و خسته‌تن، از یزدان پاک یاری خواست، با تتی لرزان آن‌گونه که بید از باد می‌لرزد و دلی از جان شیرین نامید گشته و یزدان پاک را گفت اگر در جانب داد است، تن او را آن چنان توانا بدارد که بر این هیون تیزچنگ برتری جوید. از دیگر سوی، هومان خسته‌جگر مانند زاغی توش و توان از کف داده، بازگشت و دو پهلوان در یکدیگر آویختند و این بر آن زور کرد که شاید او را از زمین برکند، بر خاک افکند و آن بر او زور کرد که چنین کند؛ اما هیچ‌یک را آن توان نبود که دیگری را بر زمین افکند. به واقع هومان در زور و تیزچنگی از بیژن فزون‌تر بود؛ اما وقتی فلک از کسی روی می‌گرداند، هنر عیب می‌گردد. سرانجام بیژن مانند پلنگ از سر تا کمرش چنگ بزد و با دست چپ گردن هومان را میان ساعد و بازو گرفت و با را ستون کرده، چون اهرمی او را بتاباند و پشت آن هیون را خم کرده، او را بر زمین افکند و چون باد، دست بر خنجر برده، بر سینه او نشاند و هومان را از پویه‌ای دیگر بازداشت و سپس سر از تنش دور گرداند و او را مانند آژدها بر زمین رها کرد. هومان بر خاک بغلتید و جوی خون جاری گشت. بیژن بر آن پیلتن بنگریست، یکی سروسپهی دید که بر چمن افتاده باشد.

بدان خستگی باز جنگ آمدند/ گرازان به سان پلنگ آمدند
همی زور کرد این بر آن، بر این/ که این را بسودی که آن را زمین ز بیژن فزون بود هومان به زور/ هنر عیب کرد، چو برکشت هور
بزد دست بیژن به سان پلنگ/ از سر تا میانش بیازید چنگ
برآوردش از جای و بنهاد دست/ سوی خنجر آورد چون باد دست فرو برد و کردش سر از تن جدا/ فکندش به سان یکی آژدها